

Vol.2, Series. 3,

No.1 Spring & Summer

5-22

Emergence: Toward Practical Theology

Doi: 10.22034/pt.2026.570423.1090



دوره دوم/ شماره ۱
بهار و تابستان ۱۴۰۴

■ Ahmad Ebadi (Corresponding Author)

Associate Professor of philosophy, University of Isfahan, Isfahan, Iran

Email: a.ebadi@theo.ui.ac.ir

ORCID ID: 0000-0001-7907-910X

■ Faezeh Nategh

Master of Science in Logic of Understanding Religion, University of Isfahan, Isfahan, Iran

Email: faezeh.nategh1379@gmail.com

Abstract

Social, cultural, and epistemological transformations in the contemporary world have posed significant challenges to traditional theological frameworks, which often lack the capacity to analyze the complexity of lived religious experience. This article, adopting an emergent theology approach, seeks to demonstrate that faith and

religious practice are dynamic, contextual, and emergent phenomena that can only be understood through the complex interaction of the individual, society, tradition, and cultural and historical contexts. Based on the philosophical and scientific principles of emergence, beliefs, rituals, ethical actions, and spiritual experience cannot be analyzed merely as the sum of isolated components; rather, new, non-linear, and emergent properties appear at the level of the religious system. Emergent theology, as a theoretical framework and an operational program, enables the analysis of religion in the real lives of human beings. This approach frees theology from the limitations of purely theoretical analysis and makes possible a participatory and lived understanding of religion and spirituality. It also highlights the role of social and cultural contexts in the emergence of religious meaning and practice. The findings indicate that an emergent-based practical theology not only redefines the relationship between faith and practice but also offers a methodological and conceptual framework for analyzing the dynamic and transformative dimensions of contemporary religious life. This approach opens a new path for rethinking spirituality, lived experience, and religious practices in the modern world.

Keywords: Emergent Theology, Practical Theology, Lived Faith, Religious Experience, Dynamic Spirituality.

دوفصلنامه الهیات عملی

دوره ۲ / شماره ۱ / شماره پیاپی ۳

بهار و تابستان ۱۴۰۴

۵-۲۲

نوخواستگی؛ به سوی الهیات عملی

doi: 10.22034/pt.2025.543427.1064

■ احمد عبادی (نویسنده مسئول)

دانشیار فلسفه، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران، رایانامه:

a.ebadi@theo.ui.ac.ir

■ فائزه ناطق

کارشناس ارشد منطق فهم دین، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران، رایانامه:

faezeh.nategh1379@gmail.com

تاریخ دریافت: 1404-10-15 تاریخ پذیرش: 1404-11-13

نوع مقاله: علمی-پژوهشی

چکیده

تحولات اجتماعی، فرهنگی و معرفتی در جهان معاصر، چالش‌های مهمی را پیش روی چهارچوب‌های سنتی الهیات قرار داده که اغلب توانایی تحلیل پیچیدگی تجربه زیسته دینی را ندارند. این مقاله با رویکرد الهیات نوخاسته تلاش می‌کند نشان دهد که ایمان و عمل دینی، پدیده‌هایی پویا، زمینه‌مند و نوخاسته هستند که تنها از طریق تعامل پیچیده میان فرد، جامعه، سنت و زمینه‌های فرهنگی و تاریخی درک‌پذیرند. براساس اصول فلسفی و علمی



دوره دوم / شماره ۱
بهار و تابستان ۱۴۰۴

نوخاستگی، باورها، مناسک، کنش‌های اخلاقی و تجربه معنوی، قابل تحلیل صرف از اجزای منفرد نیستند، بلکه ویژگی‌های تازه، غیرخطی و نوظهور در سطح کل نظام دینی پدیدار می‌شوند. الهیات نوخاسته به‌عنوان یک چهارچوب نظری و برنامه عملیاتی، امکان تحلیل دین در زندگی واقعی انسان‌ها را فراهم می‌کند. این رویکرد، الهیات را از محدودیت‌های تحلیل نظری صرف رها می‌سازد و امکان فهم مشارکتی و زیسته دین و معنویت را فراهم می‌آورد. همچنین، نقش زمینه‌های اجتماعی و فرهنگی در ظهور معنا و عمل دینی مورد توجه قرار گرفته است. نتایج پژوهش نشان می‌دهد که الهیات عملی مبتنی بر نوخاستگی نه تنها می‌تواند تعامل میان ایمان و عمل را بازتعریف کند، بلکه چهارچوبی روش‌شناختی و مفهومی برای تحلیل ابعاد پویا و تحول‌پذیر زندگی دینی انسان معاصر ارائه می‌دهد. این رویکرد مسیری نو برای بازناندیشی در معنویت، تجربه زیسته و کنش‌های دینی در جهان مدرن فراهم می‌آورد.

کلید واژه‌ها: الهیات نوخاسته، الهیات عملی، زیست ایمان، تجربه دینی، معنویت پویا.



مقدمه

تحولات معرفتی و اجتماعی چند دهه اخیر، الهیات را با چالش‌های تازه‌ای روبه‌رو کرده است؛ چالش‌هایی که از پیچیدگی حیات انسانی، تغییر الگوهای زیست دینی، گسترش دانش میان‌رشته‌ای و فهم‌های جدید از واقعیت ناشی می‌شود. در چنین فضایی، پاره‌ای از چهارچوب‌های فلسفی و علمی توانسته‌اند افق‌های نوبی را پیش روی الهیات بکشایند. یکی از این چهارچوب‌ها، نوخاسته‌گرایی^۱ است؛ رویکردی که بر ظهور ویژگی‌های جدید در سطوح بالاتر سازمان‌یافتگی تأکید می‌کند و معتقد است واقعیت، حاصل جمع ساده اجزای خود نیست، بلکه ویژگی‌هایی «برآمده» دارد که تنها در سطح کلان درک‌پذیرند. الهیات نیز در دهه‌های اخیر از این منطق تأثیر پذیرفته و جریان‌هایی شکل گرفته‌اند که دین و ایمان را نه مجموعه‌ای از آموزه‌ها، بلکه پدیده‌ای پویا، زمینه‌مند، تاریخی و در حال

برآمدن می‌دانند. الهیات نوخاسته در این بستر شکل گرفته و بر آن است که تجربهٔ دینی و معنویت تنها زمانی فهم می‌شوند که در پیوند با شبکهٔ پیچیدهٔ روابط انسانی، زیست اجتماعی، سنت‌ها، تجربه‌های زیسته و تحولات فرهنگی دیده شوند. این رویکرد، الهیات را به‌سمت نوعی «الهیات از پایین»^۲، «الهیات زندگی‌شده»^۳ و «الهیات تجربی»^۴ سوق می‌دهد.

در همین نقطه است که الهیات نوخاسته به‌طور طبیعی به الهیات عملی نزدیک می‌شود. الهیات عملی به‌جای تمرکز صرف بر نظام‌های آموزه‌ای، بر بدنۀ واقعی حیات دینی تمرکز دارد: مناسک، کنش‌های اخلاقی، تجربهٔ زیستهٔ مؤمنان، تعامل دین با جامعه و فرهنگ، و ترجمۀ ایمان به عمل. نوخاستگی این ظرفیت را دارد که چهارچوب نظری نیرومندی برای این نوع الهیات فراهم کند و نشان دهد که چگونه واقعیت دینی، در حیات جمعی و فردی انسان «برمی‌آید»، دگرگون می‌شود و شکل تازه می‌گیرد. با وجود گسترش رویکردهای جدید الهیاتی در جهان، در ادبیات فارسی هنوز پیوند نظام‌مند و تحلیلی میان «نوخاستگی» و «الهیات عملی» به‌طور جدی بررسی نشده است. درحالی‌که نوخاسته‌گرایی در فلسفۀ علم و فلسفۀ ذهن جایگاهی درخور توجه یافته و بسیاری از الهی‌دانان معاصر ازجمله فیلیپ کلایتون^۵، جان هات^۶ و استنلی گرن^۷ از مفاهیم آن برای بازاندیشی در الهیات استفاده کرده‌اند، در زبان فارسی هنوز تبیین دقیق و منسجمی از این پیوند ارائه نشده است.

مسئلهٔ اصلی این مقاله آن است که چگونه می‌توان مبانی نظری نوخاستگی را در الهیات به‌کار برد تا الهیات عملی تقویت شود؟ به بیان دیگر، اگر پدیده‌های دینی و ایمان را پدیده‌هایی «نوخاسته»، «زمینه‌مند»، «غیرخطی» و «کل‌نگر» بدانیم، چه تفاوتی در شیوهٔ فهم الهیات، کنش دینی و عمل ایمانی ایجاد می‌شود؟ نقش زمینه‌های اجتماعی، فرهنگی و تاریخی در برآمدن تجربهٔ دینی چیست؟ نوخاستگی چگونه می‌تواند رابطهٔ میان ایمان و عمل را بازتفسیر کند؟ چه پیامدهایی برای روش‌شناسی الهیات عملی دارد؟ آیا الهیات نوخاسته می‌تواند نقص تبیین‌های صرفاً نظری و انتزاعی را جبران کند؟

این مقاله تلاش دارد نشان دهد که نوخاستگی نه‌تنها ابزاری فلسفی برای توضیح پدیده‌های پیچیده است، بلکه بستری کارآمد برای بازاندیشی الهیات در جهت عمل‌محوری و زیست‌مندی فراهم می‌آورد. با توجه به تحولات سریع اجتماعی، فرهنگی و معرفتی در جهان معاصر، الگوهای سنتی الهیات دیگر پاسخگوی نیازهای زندگی دینی و تجربه‌های ایمانی

- 2.Theology from below
- 3.Lived theology
- 4.Experimental theology
- 5.Philip Clayton
- 6.John Hutt
- 7.Stanley Gran



انسان امروز نیستند. این شرایط، ضرورت بازاندیشی در مبانی الهیات و توجه به رویکردهایی پویا، زمینه‌مند و میان‌رشته‌ای را آشکار می‌کند. نخواست‌گرای به‌عنوان یکی از رویکردهای جدید فلسفی و علمی، ظرفیت فراهم آوردن چهارچوب نظری تازه‌ای برای الهیات معاصر را دارد؛ چهارچوبی که می‌تواند الهیات را از سطح انتزاعی و نظری به سطح زندگی واقعی و تجربه زیسته انسان نزدیک کند. الهیات عملی، که هدف اصلی آن تحلیل و تبیین ایمان در عمل، مناسک، کنش‌های اخلاقی و زیست معنوی مؤمنان است، بدون وجود پایه‌های معرفت‌شناختی و هستی‌شناختی مناسب، امکان ارائه تحلیل‌های عمیق و روشمند را ندارد. نخواستگی، با تأکید بر ظهور ویژگی‌های بدیع و کل‌نگر، امکان درک پدیده‌های دینی را به‌عنوان فرایندهایی پویا و زمینه‌مند فراهم می‌آورد و نشان می‌دهد که چگونه عمل ایمانی از تعامل پیچیده اجزا و زمینه‌های تاریخی، فرهنگی و اجتماعی شکل می‌گیرد.

علاوه بر این، بررسی پیوند میان نخواستگی و الهیات عملی در ادبیات فارسی کمتر مورد توجه قرار گرفته است. چنین پژوهشی می‌تواند بخشی از این خلأ علمی را پر کند و زمینه‌ای برای مطالعات میان‌رشته‌ای فراهم آورد که الهیات، جامعه‌شناسی دین، روان‌شناسی دین و فلسفه ذهن را به هم پیوند دهد. از این منظر، حرکت از الهیات نظری به الهیات زیسته، یعنی تمرکز بر ایمان و معنویت در زندگی واقعی انسان، با رویکرد نخواستگی بیش از پیش ممکن می‌شود و افق‌های تازه‌ای برای فهم و عمل دینی پیش روی پژوهشگران و الهی‌دانان قرار می‌دهد.



پیشینه پژوهش

در دهه‌های اخیر، الهیات با تحولات اجتماعی، فرهنگی و معرفتی گسترده‌ای مواجه شده است که فهم سنتی دین و ایمان را ناکافی کرده‌اند. پژوهشگران معاصر، به‌ویژه در حوزه الهیات عملی، به دنبال چهارچوب‌هایی هستند که بتوانند تجربه زیسته انسان و کنش‌های دینی را در متن زندگی واقعی تحلیل کنند. در این میان، رویکرد نخواستگی به دلیل تأکید بر ویژگی‌های نوظهور، زمینه‌مند و غیرخطی پدیده‌های پیچیده، ظرفیت بالایی برای بازاندیشی در الهیات فراهم آورده است. با توجه به این زمینه، پژوهش‌های متعددی در جهان انجام شده‌اند که الهیات نخواست‌گرا را در تعامل با عمل دینی، مناسک، اخلاق و تجربه معنوی بررسی کرده‌اند. شماری از مشهورترین تحقیقات تا پیش از این پژوهش عبارت‌اند از:

الف) فیلیپ کلایتون (۲۰۰۴) در کتاب ذهن و نخواستگی^۸ بر این نکته تأکید می‌کند که ویژگی‌های نخواست‌گرا در نظام‌های پیچیده نه قابل پیش‌بینی از اجزای منفرد هستند و نه

می‌توان آن‌ها را صرفاً با روش‌های فروکاهش‌گرایانه توضیح داد. او نشان می‌دهد که چنین ویژگی‌هایی از تعامل پیچیده اجزا در سطح کلان پدید می‌آیند و برای فهم کامل نظام، لازم است کل نظام به‌عنوان یک واحد در نظر گرفته شود. (Clayton, 2004, pp. 1-4)

ب) فلیپ کلایتون (۲۰۰۸) در کتاب *مسأله خدا در علم و الهیات*^۹ توضیح می‌دهد که مفاهیم نوخاستگی می‌توانند در فهم الهیات کاربرد داشته باشند، زیرا تجربه دینی و ایمان نیز از تعاملات پیچیده فرد، جامعه، متن مقدس و زمینه‌های فرهنگی و تاریخی پدید می‌آید و نمی‌توان آن را صرفاً از اجزای جداگانه توضیح داد. (Clayton, 2008, pp. 15-22)

ج) اوکانر^{۱۰} (۲۰۰۲) در مقاله خود با عنوان «ویژگی‌های نوخاسته و ذهن»^{۱۱} بیان می‌کند که ویژگی‌های نوخاسته مانند آگاهی دارای قدرت علی خاص خود هستند و نمی‌توان آن‌ها را به اجزای اصلی‌شان تقلیل داد یا پیش‌بینی کرد. او نشان می‌دهد که این دیدگاه می‌تواند پایه‌ای برای بازاندیشی در فلسفه ذهن و نیز الهیات فراهم کند (O'Connor, 2005, pp. 658-678).

د) چالمرز^{۱۲} (۱۹۹۶) در کتاب *ذهن آگاه*^{۱۳} نیز بر نوخاستگی در سطح ذهن و آگاهی تأکید می‌کند و می‌گوید ویژگی‌های ذهنی نمی‌توانند به‌طور کامل با فعالیت نورون‌ها یا اجزای مغز توضیح داده شوند، بلکه محصول تعامل پیچیده بخش‌های مختلف نظام عصبی هستند (Chalmers, 1996, pp. 97-103).

ه) مک‌لارن^{۱۴} (۲۰۰۱) در کتاب *کلیسادر طرف دیگر*^{۱۵} به الهیات نوخاسته پرداخته و بیان می‌کند که این رویکرد، امکان درک دین و ایمان را به‌عنوان فرایندهای پویا و زمینه‌مند فراهم می‌آورد و الهیات را از سطح نظری به تجربه زیسته مؤمنان نزدیک می‌کند (McLaren, 2001, pp. 65-72).

و) کنوی لید مورگان^{۱۶} (۱۹۲۳) نخستین بار در کتاب *ظهور نوخاسته در حیات دیدگاهی را مطرح کرد که بعدها به «تکامل‌گرایی نوخاسته» شهرت یافت. او در این اثر استدلال می‌کند که ویژگی‌هایی نو در سطوح بالاتر واقعیت (مانند ذهن، آگاهی یا ارزش) پدیدار می‌شوند که در اجزای پایین‌تر وجود نداشته‌اند و به آن‌ها قابل فروکاست نیستند (Morgan, 1923, pp.)*

9. The Problem of God in Science and Theology

10. O'Connor

11. "Emergent features and the mind"

12. Chalmers

13. The Conscious Mind

14. McLaren

15. The Church on the Other Side

16. C. L. Morgan,



(53-61).

ز) انسگار بکرم^{۱۷} (۱۹۹۲) در کتاب نوحاستگی و علیت ذهن، نوحاستگی را به‌مثابه رویدادی کیفی در سطح هستی‌شناسی تحلیل می‌کند. او معتقد است زمانی که پیکربندی ماده به سطح خاصی از پیچیدگی برسد، ویژگی‌هایی جدید و پیش‌بینی‌ناپذیر بروز می‌یابد؛ ویژگی‌هایی که به اجزای مادی اولیه خود فروکاهیده نمی‌شوند (Beckermann, 1992, p. 15).

ح) مایکل سیلبرشتاین^{۱۸} و جان مک‌گیور^{۱۹} (۱۹۹۹) نیز در مقاله «نوحاستگی هستی‌شناختی» این بحث را بسط داده‌اند. آنان با بهره‌گیری از نظریه آشوب و فلسفه ذهن، استدلال می‌کنند که ویژگی‌های نوحاسته سطح کلان، می‌توانند به‌صورت علی بر اجزای خرد اثر بگذارند. به‌باور آن‌ها، برخی ساختارهای غیرخطی در فضای حالت مانند «جاذبه عجیب»، نمودهای عینی چنین علیتی در نظام‌های پیچیده‌اند (Silberstein & McGeever, 1999, p. 195).

ط) در الهیات، فیلیپ کلایتون (۲۰۰۴) در کتاب روح و خداوند تلاش می‌کند تا با استفاده از نظریه نوحاستگی، کنش الهی را در ساختارهای پیچیده روانی و شخصیتی انسان تحلیل کند. او معتقد است که شخصیت انسان سطحی نوحاسته است که نقطه تلاقی بدن، ذهن، فرهنگ و تفسیر فردی از جهان است و خدا می‌تواند از طریق علیت نزولی، بدون دخالت مستقیم فیزیکی، در آن کنش کند (Clayton, 2004, p. 198).

با توجه به این پیشینه، روشن است که نوحاستگی ظرفیت بالایی برای تحلیل و بازاندیشی الهیات دارد، اما در ادبیات فارسی، پژوهش‌های منسجم و کاربردی در زمینه پیوند آن با الهیات عملی هنوز محدود و پراکنده است. پژوهش حاضر درصدد است این خلأ را پر کند و نشان دهد که چگونه می‌توان مبانی نوحاستگی را در الهیات عملی به‌کار گرفت.

نسبت نوحاستگی و الهیات عملی

نوحاستگی، به‌عنوان یک چهارچوب فلسفی و علمی، به بررسی پدیدارشدن ویژگی‌های بدیع در سطح کلان نظام‌ها می‌پردازد، ویژگی‌هایی که نه در اجزای منفرد وجود دارند و نه با تحلیل جزئی قابل پیش‌بینی هستند (O'Connor, 2005, pp. 658-678). این دیدگاه، بر مفهوم «کل بیش از مجموع اجزاست» تأکید می‌کند و نشان می‌دهد که ویژگی‌ها و رفتارهای

17.A. Beckermann

18.Michael Silberstein

19.John McGuire



سطح بالاتر، محصول تعاملات پیچیده اجزا هستند، اما نمی‌توان آن‌ها را صرفاً به همان اجزا فروکاست. این ویژگی‌های نوخاسته تنها زمانی فهم‌پذیرند که نظام به‌عنوان یک کل مورد بررسی قرار گیرد و تعاملات میان اجزا به‌طور دقیق مدنظر قرار گیرد (Clayton, 2004, pp. 1-4). این دیدگاه، اساس نظریه الهیات نوخاسته را شکل می‌دهد؛ زیرا در الهیات نیز تجربه دینی و ایمان، محصول تعامل پیچیده انسان، جامعه، سنت، متن مقدس و زمینه‌های فرهنگی است و نمی‌توان آن را صرفاً از یک یا چند عنصر منفرد تبیین کرد.

نوخاستگی در الهیات عملی چند ویژگی کلیدی دارد: ظهور بدیع ویژگی‌ها در عمل دینی، وابستگی به زمینه و فرهنگ، غیرخطی بودن و تأثیرات غیرمنتظره، کل‌نگری در تحلیل عمل دینی. یعنی اعمال ایمانی، مناسک، و کنش‌های اخلاقی محصول تعاملات پیچیده هستند و ویژگی‌های تازه‌ای در سطح جامعه و فرد ایجاد می‌کنند که در اجزای منفرد وجود ندارند. همان‌طور که ویژگی‌های نوخاسته در نظام‌های علمی وابسته به زمینه هستند، عمل دینی نیز بدون در نظر گرفتن بافت تاریخی، فرهنگی و اجتماعی فهم‌پذیر نیست. تغییرات کوچک در ساختارهای اجتماعی، تفسیر متن مقدس یا تجربه فردی می‌تواند به تغییرات بزرگ در عمل دینی منجر شود. تجربه دینی و معنویت تنها زمانی فهم‌پذیر است که تعاملات میان اجزا و کل نظام بررسی شود و نه صرفاً اجزای منفرد آن. به این ترتیب، مبانی نوخاستگی نه تنها چهارچوبی فلسفی برای تحلیل پدیده‌های پیچیده فراهم می‌کند، بلکه مسیر طبیعی و منطقی برای حرکت از الهیات نظری به الهیات عملی ایجاد می‌نماید. الهیات عملی در این نگاه، فرایندی پویا و مشارکتی است که به تحلیل تجربه زیسته انسان و عمل دینی می‌پردازد و این تحلیل بدون درک ویژگی‌های نوخاسته ایمان و جامعه دینی ممکن نیست.

نوخاستگی، با تمرکز بر ظهور ویژگی‌های بدیع در تعامل میان اجزای نظام، می‌تواند الهیات عملی را به‌عنوان فرایندی پویا و زمینه‌مند توضیح دهد (Clayton, 2008, pp. 15-22). تجربه دینی و ایمان محصول تعاملات پیچیده فرد، جامعه، متن مقدس و زمینه‌های فرهنگی و تاریخی است و نمی‌توان آن را صرفاً از اجزای جداگانه تحلیل کرد. این نکته، اهمیت «الهیات زندگی‌شده» را درک می‌کند؛ چراکه ایمان و عمل دینی در زندگی واقعی انسان نمود می‌یابند و ویژگی‌های جدیدی برمی‌آورند که تنها در سطح کلان مشاهده می‌شود.

یکی از پیامدهای مستقیم نوخاستگی برای الهیات عملی، توجه به تجربه زیسته مؤمنان است. همان‌طور که اوکانر نشان داده، ویژگی‌های نوخاسته مانند آگاهی دارای قدرت علی مستقل هستند و نمی‌توان آن‌ها را صرفاً به اجزای فردی یا رفتارهای منفرد تقلیل داد. به همین ترتیب، اعمال دینی و کنش‌های اخلاقی نیز به تعامل میان فرد، گروه و سنت بستگی دارند و به‌طور خطی قابل پیش‌بینی نیستند (O'Connor, 2005, pp. 658-678).



این دیدگاه، غیرخطی بودن و وابستگی به زمینه‌ها را در الهیات عملی برجسته می‌سازد. تغییرات کوچک در متن فرهنگی، تفسیر آموزه‌ها یا تجربه فردی می‌تواند منجر به تغییرات گسترده در عمل دینی شود (Chalmers, 1996, pp. 97-103). بنابراین، تحلیل الهیات عملی بدون در نظر گرفتن این پیچیدگی‌ها ناقص خواهد بود.

نخواستگی الهیات عملی را به سمت کل‌نگری و میان‌رشته‌ای شدن سوق می‌دهد. بر اهمیت تحلیل دین به‌عنوان فرایندی پویا، زمینه‌مند و مشارکتی تأکید می‌کند. این رویکرد نه تنها الهیات را از سطح نظری به سطح تجربه زیسته مؤمنان نزدیک می‌کند، بلکه امکان تلفیق داده‌ها و یافته‌های جامعه‌شناسی دین، روان‌شناسی دین و فلسفه ذهن را فراهم می‌آورد. به دیگر سخن، الهیات نخواستگی، ابزار روش‌شناختی قدرتمندی برای تحلیل عمل دینی در جهان واقعی ارائه می‌دهد و خلأهای تبیینی صرفاً نظری را جبران می‌کند (McLaren, 2001, pp. 65-72).

براساس این تحلیل، می‌توان چند اصل عملی را برای الهیات عملی برآمده از نخواستگی برشمرد:

۱. تمرکز بر فرایندها و نه صرفاً نتایج: عمل دینی باید به‌عنوان فرایندی پویا و زمینه‌مند بررسی شود، نه صرفاً مجموعه‌ای از قواعد یا مناسک.
۲. توجه به زمینه و فرهنگ: تحلیل عمل ایمانی بدون در نظر گرفتن بافت تاریخی، فرهنگی و اجتماعی ناقص خواهد بود.
۳. پذیرش غیرخطی بودن: تغییرات کوچک در تجربه‌های فردی یا اجتماعی می‌تواند اثرات گسترده‌ای بر عمل دینی داشته باشد.
۴. کل‌نگری: فهم ایمان و معنویت نیازمند نگاه به تعاملات میان اجزا و سطح کلان جامعه است.

توجه به این نکته اساسی است که پدیده‌های سطح کلان، ویژگی‌هایی را بروز می‌دهند که نه در سطح اجزای منفرد قابل مشاهده‌اند و نه با فروکاهش‌گرایی قابل توضیح کامل هستند. این ویژگی‌ها، به‌عنوان «ویژگی‌های نخواستگی»، هنگامی ظهور می‌یابند که اجزا در تعامل پیچیده با یکدیگر قرار گیرند و ساختارهای بالاتری را تشکیل دهند که رفتارها و کیفیت‌هایی تازه دارند که از جمع ساده اجزا قابل استخراج نیستند (Clayton, 2008, pp. 1-4). چنین درکی از واقعیت، برای الهیات، به‌ویژه الهیات عملی، بسیار حیاتی است، زیرا اعمال ایمانی، مناسک و کنش‌های دینی را نه به‌عنوان مجموعه‌ای از قواعد یا رفتارهای منفرد، بلکه به‌مثابه فرایندهایی پویا و زمینه‌مند می‌بیند.

رویکردهای نخواستگی در الهیات معاصر نشان می‌دهند که فهم ایمان، معنویت و عمل



دینی نیازمند توجه به تعاملات میان عوامل مختلف است؛ عواملی که در سطح کلان جامعه و فرهنگ معنا می‌یابند و نمی‌توان آن‌ها را صرفاً به عناصری منفرد یا قالب‌های آموزه‌ای فروکاست (Clayton, 2008, pp. 15-22). این نگاه، الهیات را از حوزه صرفاً نظری فراتر می‌برد و به سمت تحلیل زیست واقعی ایمان و عمل دینی هدایت می‌کند.

یکی از ابعاد مهم نظریه‌نخواستگی این است که عمل دینی و تجربه زیسته مؤمنان دارای ویژگی غیرخطی بودن، وابستگی به زمینه و تأثیرات غیرمنتظره است؛ یعنی تغییرات کوچک در زمینه فرهنگی، تاریخی یا اجتماعی می‌تواند اثرات عمیق و غیرقابل پیش‌بینی در تجربه دینی و کنش‌های دینی داشته باشد (Clayton, 2008, pp. 1-31). از این منظر، الهیات عملی نمی‌تواند صرفاً به الگوهای ثابت یا تعمیم‌های کلی بسنده کند، بلکه باید به فرایندهایی پردازد که ویژگی‌های نخواستگی ایمان را در متن زیست انسانی آشکار می‌سازند.

همچنین، در ادبیات علمی و الهیاتی معاصر تلاش‌هایی برای تلاقی فلسفه نخواستگی با الهیات مشاهده شده است. به‌عنوان مثال، در مباحثی درباره الهیات آفرینش و پدیدآمدن پیچیدگی‌های جهان از منظر روح‌القدس، نخواستگی به‌عنوان فرایندی باز و پویا در نظر گرفته می‌شود که در آن فعالیت الهی در تعامل با خلق، امکان شکوفایی ویژگی‌های نوظهور را فراهم می‌آورد (McCall, 2010, pp. 65-72). این دیدگاه می‌تواند الهیات عملی را به سمت بررسی نقش روح‌القدس در شکل‌گیری تجربه دینی و معنوی در بافت‌های اجتماعی و فرهنگی سوق دهد، یعنی عملی که در سطح مؤمنان و جامعه رخ می‌دهد و نه صرفاً در سطح آموزه‌های نظری. از سوی دیگر، الهیات نخواستگی ممکن است با نقدها و چالش‌هایی نیز مواجه شود، مثلاً در زمینه نسبت میان خدا و فرایندهای نخواستگی یا در خصوص شخصی بودن خدا در برابر برداشت‌های نظام‌محور از الهیات. چنین نقدهایی می‌توانند الهیات عملی را به بازاندیشی عمیق‌تری در مورد نقش عاملیت الهی و انسانی در تجربه دینی دعوت کنند و تأکید کنند که در تحلیل عمل دینی باید تعادل میان عناصر انسانی، اجتماعی و الهی حفظ شود.

با توجه به این مبانی نظری، می‌توان چند اصل راهبردی برای الهیات عملی مبتنی بر نخواستگی تعیین کرد: تمرکز بر فرایندهای ظهور بدیع (عمل دینی باید به‌عنوان فرایندی پویا و دارای ویژگی‌های نوظهور بررسی شود که تنها در تعامل کامل میان عوامل مختلف معنا می‌یابد)، توجه به زمینه (بررسی عمل دینی بدون در نظر گرفتن زمینه‌های تاریخی، اجتماعی و فرهنگی ناقص خواهد بود، زیرا این زمینه‌ها نقشی تعیین‌کننده در شکل‌گیری ویژگی‌های نخواستگی ایمان دارند)، پذیرش غیرخطی بودن (تغییرات جزئی در شرایط زیستی یا تفسیر متن دینی می‌تواند به دگرگونی‌های بزرگ در عمل دینی منجر شود، بنابراین مفاهیمی



مانند «انطباق»^{۲۰}، «بازتعریف»^{۲۱} و «تجربه جدید»^{۲۲} باید در تحلیل الهیات عملی وارد شوند) و کل‌نگری و میان‌رشته‌ای بودن یعنی فهم عمل دینی به تعامل دین با جامعه‌شناسی، روان‌شناسی، فرهنگ و تاریخ نیاز دارد، نه به تفکیک آن‌ها به حوزه‌های مستقل. به‌طور خلاصه، نوخاستگی می‌تواند پایه‌های نظری قدرتمندی برای الهیات عملی فراهم آورد و آن را از تحلیل‌های صرفاً انتزاعی و آموزه‌محور به تحلیل‌های تجربی، واضح و زمینه‌مند سوق دهد؛ تحلیل‌هایی که در آن عمل ایمانی، مناسک، کنش‌های اخلاقی و معنویت در متن زندگی واقعی انسان‌ها مورد بررسی قرار می‌گیرد.

نوخاستگی و نقش آن در تجربه زیسته ایمان: نمونه‌های عملی

نوخاستگی، همان‌طور که گفته شد، بر ویژگی‌های نوخاسته و بدیع در سطح کلان نظام‌ها تأکید دارد. در زمینه الهیات عملی، این مفهوم می‌تواند به تحلیل تجربه واقعی مؤمنان کمک کند و نشان دهد چگونه ایمان در عمل و مناسک دینی، برآمده از تعاملات پیچیده است. الهیات نوخاسته با تمرکز بر ویژگی‌های نوظهور و پویایی نظام‌های دینی نشان می‌دهد که ایمان و عمل دینی، محصول تعاملات پیچیده میان فرد، جامعه، سنت، متن مقدس و زمینه‌های فرهنگی است. این رویکرد، الهیات عملی را قادر می‌سازد تا دین را نه صرفاً به‌عنوان مجموعه‌ای از آموزه‌ها، بلکه به‌مثابه فرایندی پویا، مشارکتی و زمینه‌مند تحلیل کند (Clayton, 2008, pp. 15-22). در جامعه معاصر، تغییرات اجتماعی و فرهنگی سریع، نحوه زیست دین را دگرگون کرده‌اند. مهاجرت، جهانی‌شدن، رسانه‌های جمعی و شبکه‌های اجتماعی باعث می‌شوند که تجربه دین و ایمان در بسترهای متنوع و پیچیده ظهور یابد. به‌عنوان مثال، گروه‌های مذهبی برخط که از طریق شبکه‌های اجتماعی شکل گرفته‌اند، نه تنها آموزه‌های دینی را منتقل می‌کنند، بلکه رفتارها، مناسک و کنش‌های جمعی را به شکل نوظهور سازمان‌دهی می‌کنند. این نمونه‌ها، ویژگی‌های نوخاسته دین را آشکار می‌سازند، زیرا کنش‌های دینی در سطح فردی قابل پیش‌بینی نیستند و محصول تعاملات پیچیده شبکه‌ها و زمینه‌های فرهنگی‌اند (O'Connor, 2005, pp. 658-678).

تجربه فردی ایمان، مانند دعا، مراقبه، یا عبادت، نمونه‌ای از پدیده نوخاسته است. این تجربه نه تنها بازتاب باورهای شخصی است، بلکه محصول تعامل ذهن، عاطف، محیط و زمینه اجتماعی است. همان‌طور که چالمرز (Chamers, 1996, pp. 97-103) نشان داده، آگاهی و تجربه ذهنی دارای ویژگی‌های نوظهور هستند که نمی‌توان آن‌ها را صرفاً به اجزای

20.conformity

21.redefining

22.New experience



تشکیل دهنده فروکاست؛ تجربه معنوی نیز به همین ترتیب، در تعامل با جامعه و فرهنگ، ویژگی های تازه و بدیع پدید می آورد.

۱. در مناسک جمعی و ظهور ویژگی های نخواستگی: مثلاً مناسک جمعی مانند نماز جماعت، دعاها دسته جمعی یا مراسم حج، تنها مجموعه ای از حرکات و اذکار فردی نیستند. تجربه زیسته این مناسک، ویژگی های جدیدی تولید می کند که در سطح فردی به تنهایی تجربه پذیر نیستند. هماهنگی جمعی، احساس همبستگی اجتماعی و حس حضور در فرایندی مشترک، نمونه ای از ویژگی های نخواستگی مناسک جمعی هستند که محصول تعامل پیچیده میان افراد، محیط و معناهای دینی است (Clayton, 2008, pp. 15-22).

۲. کنش های اخلاقی و تأثیر زمینه های اجتماعی: اعمال اخلاقی مانند کمک به فقرا، صدقه، یا خدمت در مؤسسات خیریه نیز ویژگی های نخواستگی دارند. رفتار یک فرد ممکن است به ظاهر ساده باشد، اما در تعامل با گروه، جامعه و سنت های فرهنگی، اثرات غیرخطی و غیرمنتظره ای ایجاد می کند: مثلاً الهام بخشی به دیگران، تغییر نگرش ها و شکل گیری هنجارهای جدید اخلاقی. این تأثیرات نشان می دهند که عمل دینی فراتر از اجزای منفرد آن معنا پیدا می کند (O'Connor, 2005, pp. 658-678).

۳. تجربه معنوی و آگاهی نخواستگی: تجربه معنوی فرد، مثل لحظات مراقبه، دعا یا تفکر عرفانی، نمونه ای دیگر از پدیده نخواستگی است. همان طور که چالمرز (Chalmers, 1996, pp. 97-103) نشان داده، آگاهی و تجربه ذهنی نمی تواند به فعالیت نورون ها یا اجزای مغز فروکاسته شود. به همین ترتیب، تجربه معنوی در الهیات عملی، محصول تعامل ذهن، قلب، محیط و زمینه های اجتماعی و فرهنگی است و ویژگی هایی نوظهور ایجاد می کند که در رفتارهای منفرد قابل مشاهده نیستند.

۴. تعامل میان سنت و نوآوری: نخواستگی همچنین می تواند توضیح دهد که چگونه سنت های دینی در عمل تغییر می کنند. برای مثال، مناسک مذهبی که قرن ها ثابت بوده اند، در بسترهای فرهنگی جدید ممکن است شکل تازه ای پیدا کنند و معناهای نویی بر آن ها افزوده شود. این تغییرات نه کاملاً تصادفی هستند و نه کاملاً قابل پیش بینی، بلکه نتیجه تعامل پیچیده میان سنت، تجربه فردی و زمینه اجتماعی هستند (McLaren, 2001, pp. 65-72).

۵. غیرخطی بودن تغییرات دینی: یکی از اصول کلیدی نخواستگی، غیرخطی بودن فرایندها است. تغییرات کوچک در زمینه های اجتماعی، فرهنگی یا فردی می تواند اثرات بزرگ و غیرقابل پیش بینی در عمل دینی و تجربه معنوی ایجاد کند. به عنوان مثال، تأثیر رسانه های اجتماعی بر شیوه عبادت و تفسیر متون مقدس جوانان، ممکن است تغییرات چشمگیری در



تجربه دینی ایجاد کند بدون آنکه این تغییرات پیش‌بینی شده باشند (Clayton, 2008, pp. 1-4).

۶. تعامل سنت و نوآوری: نوخاستگی توضیح می‌دهد که چگونه سنت‌های دینی در بسترهای جدید تغییر می‌کنند. آیین‌هایی که سده‌ها ثابت مانده‌اند، در محیط‌های فرهنگی متفاوت شکلی تازه پیدا می‌کنند. این تغییرات نه کاملاً تصادفی و نه کاملاً قابل پیش‌بینی هستند، بلکه محصول تعامل پیچیده میان سنت، تجربه فردی و زمینه اجتماعی‌اند. چنین تغییراتی به الهیات عملی اجازه می‌دهند که دین را در زندگی واقعی انسان‌ها تحلیل کند و مسیری نو برای فهم عمل دینی ایجاد نماید (McLaren, 2001, pp. 65-72).

با توجه به این تحلیل، الهیات عملی مبتنی بر نوخاستگی، بایستی بر فرایندهای ظهور بدیع و تجربه زیسته تمرکز کند، زمینه‌های تاریخی، فرهنگی و اجتماعی را در تحلیل عمل دینی لحاظ نماید، غیرخطی بودن و ویژگی‌های نوظهور را بپذیرد و در تحلیل‌ها دخالت دهد، تعامل میان اجزا و سطح کلان نظام را بررسی کند و از نگاه‌های صرفاً فردی یا انتزاعی فاصله گیرد. درنهایت، الهیات نوخاسته نشان می‌دهد که ایمان در جامعه معاصر یک فرایند پویا، زمینه‌مند و مشارکتی است. تحلیل این فرایند بدون توجه به ویژگی‌های نوخاسته، زمینه‌های اجتماعی و فرهنگی، یا تعامل میان سنت و نوآوری ناقص خواهد بود. بنابراین، الهیات عملی مبتنی بر نوخاستگی، مسیر جدیدی برای فهم دین، مناسک و کنش‌های اخلاقی در زندگی واقعی مؤمنان فراهم می‌آورد و تحلیل‌های صرفاً نظری را تکمیل می‌کند.



الهیات نوخاسته و بازتعریف رابطه ایمان و عمل

یکی از دستاوردهای مهم الهیات نوخاسته، تبیین رابطه دین و عمل به‌گونه‌ای است که فراتر از نگرش‌های سنتی و فروکاهش‌گرایانه حرکت می‌کند. از منظر نوخاستگی، ایمان و عمل دینی تنها زمانی فهم‌پذیرند که به‌صورت نظامی پیچیده و پویا مورد بررسی قرار گیرند، جایی که تعامل میان فرد، جامعه، سنت، متن مقدس و زمینه‌های فرهنگی، ویژگی‌های تازه و بدیعی را برمی‌انگیزد (Clayton, 2008, pp. 15-22).

در نگرش سنتی، عمل دینی معمولاً به مناسک، عبادات و اجرای دستورات محدود می‌شد. اما نوخاستگی نشان می‌دهد که عمل دینی فرایندی پویا و زمینه‌مند است. کنش‌های فردی، مانند نماز، صدقه یا مراقبه، تنها در تعامل با جامعه، فرهنگ و محیط پیرامون خود، ویژگی‌های نوظهور پیدا می‌کنند و معنا می‌یابند (O'Connor, 2005, pp. 658-678). این فرایند، عمل دینی را از حالت منفرد و ثابت خارج کرده و به آن ظرفیت تغییر و ظهور ویژگی‌های تازه می‌دهد. ایمان نیز به‌تنهایی یک ویژگی ثابت نیست، بلکه محصول تعاملات پیچیده میان

شناخت فرد، احساسات، محیط اجتماعی و سنت‌های دینی است. همان‌طور که چالمرز در تحلیل آگاهی نشان می‌دهد، ویژگی‌های سطح بالاتر (مثل آگاهی یا تجربه معنوی) نمی‌توانند به فعالیت‌های منفرد اجزای نظام تقلیل یابند. به همین ترتیب، ایمان در تجربه انسانی، ویژگی‌های نوظهور دارد که تنها در تعامل با زمینه‌های اجتماعی و فرهنگی درک‌پذیر است (Chalmers, 1996, pp. 97-103).

یکی از اصول نخواستگی، غیرخطی بودن فرایندهاست. تغییرات کوچک در فهم فردی از متن مقدس، تعاملات اجتماعی یا تجربه شخصی می‌تواند به تغییرات گسترده در عمل دینی و رفتارهای اخلاقی منجر شود (Clayton, 2008, pp. 1-4). این غیرخطی بودن، نشان می‌دهد که تحلیل رابطه ایمان و عمل نمی‌تواند خطی یا صرفاً از بالا به پایین باشد، بلکه نیازمند بررسی تعاملات متعدد و شبکه‌وار است.

الهیات نخواستگی تأکید می‌کند که ایمان و عمل دینی بدون توجه به بافت اجتماعی و فرهنگی فهم‌پذیر نیستند. برای مثال، مناسک جمعی مانند نماز جماعت یا آیین‌های محلی، نه‌تنها اعمال فردی هستند، بلکه ویژگی‌های نوظهور اجتماعی و معنوی تولید می‌کنند: حس تعلق، هم‌بستگی اجتماعی و تجربه معنوی جمعی که تنها در سطح کلان ظاهر می‌شود (McLaren, 2001, pp. 65-72).

با توجه به این تحلیل، الهیات عملی می‌تواند از نخواستگی بهره‌بردار تا ایمان و عمل دینی را به‌عنوان فرایندهای پویا و مشارکتی تحلیل کند، ویژگی‌های نوظهور و غیرخطی عمل دینی را شناسایی نماید، تعامل میان فرد، جامعه، سنت و فرهنگ را در بررسی تجربه دینی لحاظ کند و الهیات را از سطح نظری صرف، به سطح تجربه زیسته مؤمنان نزدیک نماید. درنهایت، بازتعریف رابطه ایمان و عمل در الهیات نخواستگی، نشان می‌دهد که ایمان و عمل دینی پدیده‌هایی پویا، زمینه‌مند و ظهورگرایانه هستند که تنها در تعامل با کل نظام دینی و اجتماعی درک‌پذیرند. این دیدگاه، مسیر روش‌شناختی جدیدی برای الهیات عملی فراهم می‌آورد و تحلیل‌های صرفاً نظری و فروکاهش‌گرایانه را تکمیل می‌کند.

الهیات نخواستگی نشان می‌دهد که ایمان و عمل دینی پدیده‌هایی پویا و زمینه‌مند هستند و تنها در تعامل میان فرد، جامعه، سنت و فرهنگ معنا پیدا می‌کنند. برای مثال، مناسک جمعی و ظهور ویژگی‌های نخواستگی فراتر از حرکات و اذکار فردی، در سطح گروه و جامعه، ویژگی‌های جدیدی از قبیل ایجاد حس همبستگی و تعلق اجتماعی، شکل‌گیری هویت جمعی، تجربه معنوی مشترک و تعمیق ایمان تولید می‌کنند. این ویژگی‌ها تنها در سطح کلان و تعامل میان اجزا (افراد، محیط، سنت‌ها) ظاهر می‌شوند و نشان می‌دهند که دین فراتر از عمل فردی معنا پیدا می‌کند (McLaren, 2001, pp. 65-72).



اعمال اخلاقی مانند کمک به نیازمندان، فعالیت در مؤسسات خیریه، آموزش دینی و خدمت اجتماعی، نمونه‌هایی از ظهور ویژگی‌های نخواستگی در عمل دینی هستند. حتی یک عمل فردی می‌تواند اثرات گسترده و غیرمنتظره‌ای مثل انگیزش دیگران برای مشارکت، تغییر نگرش‌ها و ارزش‌های اخلاقی و شکل‌گیری شبکه‌های حمایتی اجتماعی در جامعه ایجاد کند. این تأثیرات نشان می‌دهند که عمل دینی به‌تنهایی تحلیل‌شدنی نیست و باید تعامل پیچیده میان فرد، گروه و محیط اجتماعی بررسی شود (O'Connor, 2005, pp. 658-678).

تجربه معنوی فرد، مثل دعا، مراقبه یا تفکر عرفانی، نمونه‌ای از ویژگی‌های نوظهور در الهیات نخواستگی است. این تجربه نه‌تنها بازتاب باورهای شخصی است، بلکه محصول تعامل میان ذهن، احساسات، فرهنگ و محیط اجتماعی است. به‌عنوان مثال، تجربه معنوی فردی که در یک جمع معنوی یا مناسک مشارکت دارد، ممکن است به الهام‌بخشی دیگران و تغییر رفتارهای جمعی منجر شود. این فرایند نشان می‌دهد که تجربه ایمان غیرخطی، پویا و زمینه‌مند است (Chalmers, 1996, pp. 97-103).

نخواستگی توضیح می‌دهد که چگونه سنت‌های دینی در جوامع معاصر تغییر می‌کنند. آیین‌های مذهبی که قرن‌ها ثابت مانده‌اند، ممکن است در محیط‌های فرهنگی جدید شکلی تازه پیدا کنند و معناهای تازه به آن‌ها افزوده شود. به‌عنوان مثال، برگزاری مراسم دینی برخط و مجازی، ایجاد گروه‌های مذهبی در شبکه‌های اجتماعی و شکل‌دهی مناسک محلی با الهام از فرهنگ‌های دیگر. این تغییرات، محصول تعامل پیچیده میان سنت، تجربه فردی و زمینه اجتماعی هستند و نمونه‌ای از ویژگی‌های نوظهور دین در جامعه معاصر به شمار می‌روند (McLaren, 2001, pp. 65-72).

براساس این نمونه‌ها، الهیات عملی مبتنی بر نخواستگی می‌تواند:

۱. ایمان و عمل دینی را به‌عنوان فرایندهای پویا و مشارکتی تحلیل کند.
 ۲. ویژگی‌های نوظهور و غیرخطی عمل دینی را شناسایی نماید.
 ۳. تعامل میان فرد، جامعه، سنت و فرهنگ را در بررسی تجربه دینی لحاظ کند.
 ۴. الهیات را از سطح نظری صرف، به سطح تجربه زیسته مؤمنان نزدیک نماید.
- الهیات نخواستگی نشان می‌دهد که رابطه ایمان و عمل دینی پدیده‌ای پیچیده، پویا و زمینه‌مند است. تحلیل این رابطه بدون توجه به تعاملات میان فرد، جامعه، سنت و فرهنگ ناقص خواهد بود. الهیات عملی مبتنی بر نخواستگی، مسیری نو برای فهم دین و تجربه زیسته مؤمنان فراهم می‌آورد و تحلیل‌های صرفاً نظری و فروکاهش‌گرایانه را تکمیل می‌کند.



نتیجه گیری

تحلیل‌های ارائه‌شده در این مقاله نشان می‌دهد که الهیات نخواستگی می‌تواند زمینه‌ای قوی و نظری برای بازاندیشی در الهیات عملی و تجربه زیسته ایمان فراهم کند. برخلاف رویکردهای سنتی که دین را عمدتاً مجموعه‌ای از آموزه‌ها و قواعد ثابت می‌دانند، نخواستگی بر ویژگی‌های نوظهور، غیرخطی و زمینه‌مند پدیده‌های دینی و معنوی تأکید دارد و نشان می‌دهد که ایمان و عمل دینی تنها در تعامل پیچیده میان فرد، جامعه، سنت، متن مقدس و فرهنگ درک پذیرند.

یکی از دستاوردهای مهم نخواستگی، بازاندیشی در رابطه میان ایمان و عمل است. این رویکرد نشان می‌دهد که مناسک جمعی، کنش‌های اخلاقی، عبادات فردی و تجربه معنوی، فراتر از اجزای منفرد خود، ویژگی‌های تازه و بدیع تولید می‌کنند که در سطح فردی به تنهایی قابل مشاهده نیستند. تجربه زیسته ایمان و معنویت، همواره محصول تعامل میان اجزا و سطح کلان نظام دینی و اجتماعی است و تحلیل آن نیازمند رویکردی کل‌نگر، پویا و مشارکتی است.

علاوه بر این، الهیات نخواستگی نشان می‌دهد که زمینه‌های اجتماعی، فرهنگی و تاریخی نقشی تعیین‌کننده در ظهور و تحول عمل دینی و معنویت دارند. مناسک، عبادات و کنش‌های اخلاقی در بسترهای نوظهور، ویژگی‌های جدید و غیرقابل پیش‌بینی پیدا می‌کنند و همین امر ضرورت توجه به تحلیل غیرخطی و میان‌رشته‌ای در الهیات عملی را آشکار می‌سازد. به دیگر سخن، نخواستگی، الهیات عملی را قادر می‌سازد که فراتر از تحلیل نظری صرف حرکت کرده و دین و ایمان را در زندگی واقعی انسان‌ها، در تعامل با جامعه و فرهنگ، و در تجربه زیسته مؤمنان مورد مطالعه قرار دهد. از منظر روش‌شناختی، این رویکرد چند پیامد مهم دارد:

۱. الهیات عملی باید فرایندهای ظهور ویژگی‌های نخواستگی در دین و ایمان را بررسی کند.
۲. توجه به زمینه‌های اجتماعی، فرهنگی و تاریخی در تحلیل عمل دینی ضروری است.
۳. غیرخطی بودن و اثرات غیرمنتظره در تجربه دینی باید مورد شناسایی و تحلیل قرار گیرد.
۴. تعامل میان فرد، جامعه، سنت و فرهنگ باید در کانون پژوهش‌های الهیات تجربی و عملی قرار گیرد.

در نهایت، الهیات نخواستگی به‌عنوان چهارچوب نظری نو، امکان بازاندیشی بنیادین در الهیات عملی، تجربه دینی و معنویت انسان معاصر را فراهم می‌آورد. این رویکرد، الهیات را از محدودیت‌های تحلیل‌های صرفاً نظری خارج می‌کند، امکان فهم واقعی و زیسته ایمان را



فراهم می‌سازد و مسیری نو برای تحلیل مشارکتی، پویا و زمینه‌مند دین در زندگی انسان‌ها ارائه می‌دهد. الهیات نوخاسته نشان می‌دهد که ایمان و عمل دینی، پدیده‌هایی پویا، زمینه‌مند و ظهورگرایانه هستند که تنها در تعامل میان فرد، جامعه، سنت و فرهنگ فهم پذیرند؛ الهیات عملی مبتنی بر نوخاستگی، این تعامل پیچیده را تحلیل می‌کند و مسیری نو برای فهم دین در زندگی واقعی انسان‌ها ایجاد می‌نماید.

فهرست منابع

- Beckermann, A., Flohr, H., & Kim, J. (Eds.). (1992). *Emergence or reduction?: Essays on the prospects of nonreductive physicalism (Grundlagen der Kommunikation und Kognition)*. De Gruyter.
- Chalmers, D. J. (1996). *The conscious mind: In search of a fundamental theory* (pp. 97-103). Oxford University Press.
- Clayton, P. (2004). *Mind and emergence: From quantum to consciousness* (pp. 1-4). Oxford University Press.
- Clayton, P. (2008). *The problem of God in science and theology* (pp. 15-22). Westminster John Knox Press.
- McCall, T. H. (2010). *Which Trinity? Whose monotheism? Philosophical and systematic theologians on the metaphysics of Trinitarian theology*. MI: Eerdmans.
- McLaren, B. (2001). *The church on the other side: A theology for the emerging church* (pp. 65-72). CA: Jossey-Bass.
- Morgan, C. L. (1923). *Emergent evolution*. UK: Williams & Norgate.
- O'Connor, T. (2005). The metaphysics of emergence. *Noûs*, 39(4), 658-678. <https://doi.org/10.1111/j.0029-4624.2005.00543.x>
- Silberstein, M., & McGeever, J. (1999). The search for ontological emergence. *The Philosophical Quarterly*, 49(195), 182-200. <https://doi.org/10.1111/1467-9213.00008>

